



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 10, Issue 2, Summer 2021, 41-56.

Analytical Study of Sources Adapted from the Story of Water of Life by Sadegh Hedayat

Alireza Shahrestani¹

Ph.D. in Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 12/14/2020

Accepted: 02/07/2021

Abstract

The story of "Water of Life" is one of the stories of Sadegh Hedayat's in the collection of "Alive to the Grave". This story has been written in the genre of allegorical stories and there are references to ancient and classical Persian literature and the text of the Holy Quran. In this article, while stating the sources of the author's adaptation and inspiration from previous texts, an attempt has been made to answer the question of whether the author has included the previous texts in his text with intrusion, appropriation, and creativity, or whether with the least intrusion and appropriation, they have entered the text and remained a mere imitator? The research method in this paper is descriptive-analytical and library; relying on research in this area. Examining the sources adapted by the author, it was concluded that the sources quoted by the author are the story of Prophet Yusuf (AS) in the Holy Quran, Ferdowsi's *Shahnameh*, in the stories of Shah Fereydoun, and the story of Rostam and Esfandiar and also one of the anecdotes of Golestan Saadi. In general, the author has mostly taken a creative and intrusive approach to how to use these resources. As a result, his work can be a model for writers on how to use ancient literary texts and holy texts.

Keywords: Water of Life, Sadegh Hedayat, Adaptation, Ancient Texts, Holy Texts.



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره دهم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۴۱-۵۶.

بررسی تحلیلی منابع اقتباس داستان «آب زندگی» اثر صادق هدایت

علیرضا شهرستانی^۱

دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۹

دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲۴

چکیده

داستان «آب زندگی» یکی از داستان‌های مجموعه *زنده‌بگور* اثر صادق هدایت است. این داستان در گونه داستان‌های تمثیلی به نگارش درآمده است و در جای‌جای آن، ارجاعاتی به ادبیات کهن و کلاسیک فارسی و متن مقدس قرآن کریم وجود دارد. در جستار پیش رو تلاش بر آن است تا ضمن بیان منابع اقتباس و الهام نویسنده از متون پیشین، به این مسئله پاسخ داده شود که نویسنده، متون پیشین را با دخل و تصرف و خلافت در متن خود گنجانده یا اینکه بی کمترین دخل و تصرفی آن‌ها را به متن خود راه داده و مقلد صرف باقی مانده است؟ روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای؛ با تکیه بر پژوهش‌های صورت گرفته در این باب است. با بررسی منابع اقتباس نویسنده، این نتیجه حاصل شد که منابع مورد اقتباس نویسنده، داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم، داستان‌های شاه فریدون و داستان رستم و اسفندیار در *شاهنامه* فردوسی و همچنین یکی از حکایت‌های *گلستان* سعدی است. به طور کلی، نویسنده رویکردی خلافتانه و همراه با دخل و تصرف در چگونگی به کارگیری این منابع در پیش گرفته است. در نتیجه اثرش می‌تواند در چگونگی به کارگیری متون ادبی کهن و متون مقدس، به مثابه الگویی فراروی نویسندگان قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: آب زندگی، صادق هدایت، اقتباس، متون کهن، متون مقدس.

۱. مقدمه

داستان «آب زندگی»، اثر صادق هدایت، نویسنده برجسته ادبیات داستانی فارسی است. این اثر یکی از داستان‌های کوتاه مجموعه *زننده به گور* است. در مورد آن گفته شده: «قصه آب زندگی، نشان می‌دهد که هدایت نه تنها در داستان کوتاه و رمان، بلکه در نوشتن قصه‌های کودکان نیز تبحری خاص دارد که این از مطالعات و تحقیقات وسیع او در رابطه با متل‌ها و افسانه‌های مردم کشورمان سرچشمه می‌گیرد.» (قربانی، ۱۳۷۲: ۳۵). «آب زندگی»، داستانی تمثیلی است. داستان تمثیلی، گونه‌ای ریشه‌دار در ادبیات فارسی است. «در ادبیات فارسی، داستان تمثیلی همواره در پوشش دیگر انواع تمثیل قرار گرفته و به همین دلیل، خصوصیات و احکام آن‌ها بر این گونه داستانی نیز حمل شده بود.» (انوار، ۱۳۷۵: ۲۵۴). «داستان کوتاه و رمان معاصر فارسی، به نسبت تحت تأثیر سیر و سلوک ادبیات داستانی غرب است؛ با این حال تمهیدات و شگردهایی در داستان کوتاه معاصر هم هست که آبخور آن‌ها متون روایی کهن فارسی است؛ البته این تمهیدات و شگردها هم خاص زبان و ادبیات فارسی نیست. تمثیل یکی از این تمهیدات و شیوه‌های بازنمایی ماجرای داستان است که در ادبیات کهن فارسی، همواره روایت‌پردازان از آن بهره‌مند شده‌اند.» (قاسمی‌پور و آذرپناه، ۱۳۹۴: ۳۸). داستان «آب زندگی» نیز، داستانی است که برای معناسازی، از همین رویکرد تمثیلی بهره برده و برای غنابخشی به این معانی، از متون غنی فارسی اثر پذیرفته است.

«تمثیل‌های داستان‌های کوتاه معاصر بنا به اهداف گوناگونی به کار رفته‌اند. برخی نویسندگان برای پنهان کردن درون‌مایه سیاسی داستان به تمثیل متوسل می‌شدند.» (همان: ۴۴) خوانش ارائه‌شده از داستان «آب زندگی» سیاسی است. در این مورد گفته شده: «قصه آب زندگی تحلیلی است از اوضاع سیاسی جهان پس از انقلاب شوروی و علل و انگیزه‌های آغاز جنگ جهانی دوم. در این قصه نویسنده می‌کوشد تا واقعیت‌های اجتماعی کشورهای سرمایه‌داری را - که در پس زرق و برق‌های سرمایه نهفته است - عیان سازد.» (قربانی، ۱۳۷۲: ۳۵)

در تقسیم‌بندی انواع تمثیل‌ها، تمثیل‌های قصه‌وار یا حکایتی، به‌عنوان یکی از انواع تمثیل‌ها آمده است که در آن‌ها موضوعات امروزی در قالب قصه‌های قدیمی بازگو می‌شود... ویژگی این گونه تمثیل‌ها این است که تنها ساختار صوری آن‌ها شبیه قصه‌هاست و درون‌مایه آن‌ها به موضوعات سیاسی و اجتماعی زمان نگارش مربوط است (شیری، ۱۳۸۹: ۴۹). داستان کوتاه «آب زندگی»، از داستان‌های کوتاه تمثیلی قصه‌وار است که نویسنده دیدگاه انتقادی و امروزی خود، یعنی انتقاد از خرافات و بلاهت تاریخی و افسون‌زدگی جمعی انسان‌ها را در قالب قصه گنجانده است. هدایت بر باورمند ساختن کنش‌ها و

کردارهای شخصیت‌های این داستان به ساختار قصه‌های کهن متوسل شده است. منطق قصه‌های کهن سبب شده است که در بخشی از داستان، سه کلاغ باهم به زبان انسان‌ها سخن بگویند و «احمدک» حرفشان را بشنود یا مردم اهل کشور کوران و کران با خوردن آب زندگی، بینا و شنوا شوند و امکان حضور چنین رویدادهایی در داستان‌های واقع‌گرایانه ناشدنی است (قاسمی‌پور و آذرپناه، ۱۳۹۴: ۶۳-۶۴). «یکی از ویژگی‌هایی که در تعریف داستان تمثیلی بر آن تأکید می‌شود وجود لایه‌ای دیگر از معنا و رای لایه ظاهری است» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۲۵۹). «لایه دوم به صورت بالقوه می‌تواند بر معانی گوناگونی دلالت کند که مرسوم‌ترین آن‌ها معانی برآمده از گفتمان‌های اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و عرفانی هستند. این چندگانگی معانی به دلیل امکان برآمدن خطّ روایی لایه دوم، از فضای گفتمان‌های مختلف است؛ بنابراین، لایه دوم، به صورت نظری برآمده از دل گفتمان‌هایی است که به شکل موازی و بالقوه، فراروی مخاطبان قرار می‌گیرند. در این میان، خواننده/مفسّر، با توجه به اهداف و زمینه‌های ذهنی خود، یکی از این گفتمان‌ها را به مثابه زمینه معنایی برای ساختن لایه دوم برمی‌گزیند. از این منظر، تفاوت تفاسیر مختلف، بیش از همه، به گفتمانی مربوط است که هر بار می‌تواند از میان گفتمان‌های موجود در محور جانشینی، گزینش شود و روایت مربوط به لایه دوم، براساس آن تولید شود. با این توضیحات، تأویل و تفسیرهای مختلف سیاسی، عرفانی، اخلاقی و... از داستانی واحد براساس همین فرایند توجیه‌پذیر است.» (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۵: ۲۶۰).

صادق هدایت، در این داستان کوتاه، از منابع مختلف در ادبیات کلاسیک فارسی بهره برده است. به طوری که در هر بخش از داستان کوتاه «آب زندگی»، می‌توان ردّی از متون کلاسیک و کهن برجسته فارسی را مشاهده کرد.

۱-۱. پرسش پژوهش

– کیفیت به کارگیری آن‌ها به چه شکلی است؛ یعنی شیوه بهره‌گیری نویسنده از متون مذهبی و دینی و نیز متون کهن فارسی چگونه است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

آثار بسیاری بررسی و تحلیل داستان‌ها و رمان‌های صادق هدایت را مبنای کار خود قرار داده‌اند. آنچه در جستار پیش رو مدّ نظر است، پژوهش‌هایی در باب داستان «آب زندگی» یا قضایای مربوط به آن است. از جمله این‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: قاسمی‌پور و آذرپناه (۱۳۹۴)، به جنبه تمثیلی داستان «آب زندگی» پرداخته‌اند. قربانی (۱۳۷۲)، بخشی محدود در حدود دو صفحه از کتاب را به بررسی محتوایی

داستان «آب زندگی» اختصاص داده است. حاجی قاسمعلی (۱۳۹۶) اشاره‌ای به کارکرد اسطوره سیمرغ در داستان‌های هدایت داشته است. بررسی این داستان کوتاه محدود به همین چند مورد بود یا در بررسی‌ها این موارد محدود یافت شدند؛ اما به هر ترتیب، می‌توان گفت که داستان «آب زندگی» صادق هدایت، به شکلی که شایسته کیفیت آن است، بررسی و نقد نشده است. پژوهش حاضر می‌کوشد گامی کوچک در راستای رفع این خلأ بردارد.

۱-۳. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش انجام پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای است؛ یعنی با تکیه بر پژوهش‌های صورت گرفته در ارتباط با مسئله پژوهش انجام شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. خلاصه داستان آب زندگی

آب زندگی، داستان پدری است که به خاطر دشواری اوضاع زمانه و اداره زندگی خود و فرزندانش، سه پسرش را روانه دیار غربت می‌کند به این امید که در غربت، کسب درآمد و شغل کنند و در صورت روبه‌راه شدن اوضاع، او را نیز از برکت شغل جدید بهره‌مند سازند و اگر موفق به این کار نشدند، به خانمان خویش بازگردند. سه پسر او، حسنی قوزی، حسینی کچل و احمدک نام دارند. حسنی و حسینی، برادر کوچک‌تر را به خاطر حسادت در غاری می‌اندازند تا هلاک شود و به مسیر خود ادامه می‌دهند. طی یک سری اتفاقات، حسنی در سرزمین زرافشان، ادعای پیامبری می‌کند و بدین گونه، اختیار همه چیز آن سرزمین را در دست می‌گیرد. حسینی نیز گذارش به سرزمین ماه تابان می‌افتد و طی یک اتفاق تصادفی، پادشاه آنجا می‌شود. احمدک نیز وسط درویشی نجات یافته و به سرزمین همیشه‌بهار می‌رود و آنجا آب زندگی را برای مردمان کور سرزمین زرافشان و مردمان کر سرزمین ماه تابان بهارمغان می‌برد؛ اما حاکمان این دو سرزمین که نمی‌خواهند مردم تحت حکومتشان، بینا و شنوا شوند، احمدک را گرفته به مرگ محکوم می‌کنند؛ احمدک در شب اعدام به دست سیمرغ که سابق بر این، جوجه‌هایش را از دست اژدها نجات داده، رها می‌شود و وادار به مبارزه با دو برادرش می‌شود و در نبرد حق علیه باطل، آن‌ها را شکست می‌دهد و پس از طبیعی شدن اوضاع، نزد پدر نابیناشده در فراق او می‌رود و آب زندگی را برایش بهارمغان می‌برد تا سو را به چشمان پدر بازگرداند.

۲-۲. منابع اقتباس هدایت در «آب زندگی»

پیش از ورود به بحث، باید گفت که داستان آب زندگی داستانی تمثیلی است. «تمثیل، ارائه شخصیت،

اندیشه یا واقعه است به طریقه‌ای که هم خودش را نشان بدهد و هم چیز دیگری؛ به عبارت دیگر، تمثیل یک معنای آشکار دارد و یک یا چند معنای پنهان. در تمثیل، نامحسوس به شکل و کیفیت محسوس ارائه می‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۴۷). ابعاد ثانوی متون که در سبک نویسنده‌گی صادق هدایت نیز دیده می‌شود، مدّ نظر نویسندگان توانمند است. یکی از شواهد آن داستان «آب زندگی» است که تحت تأثیر متون مختلف داستانی کلاسیک نیز غنای محتوایی یافته است.

۲-۳. اقتباس از داستان شاه فریدون در شاهنامه

منبع الهامی که در داستان «آب زندگی» در وهلهٔ اوّل به چشم می‌آید، داستان فریدون، پادشاه ایرانی و سه پسران اوست. داستان این گونه آغاز می‌شود: «یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچکی نبود. یک پینه‌دوزی بود سه تا پسر داشت: حسنی قوزی و حسینی کچل و احمدک. پسر بزرگ حسنی دعانویس و معرکه گیر بود، پسر دومی حسینی همه‌کاره و هیچ‌کاره بود، گاهی آب حوض می‌کشید یا برف پارو می‌کرد و اغلب ول می‌گشت. احمدک از همه کوچک‌تر، سری به راه و پایی به راه بود و عزیزدردانهٔ باباش بود، توی دگان عطاری شاگردی می‌کرد و سر ماه مزدش را می‌آورد به باباش می‌داد. پسر بزرگ‌ها که کار پایه‌جایی نداشتند و دستشان پیش پدرشان دراز بود، چشم نداشتند که احمدک را ببینند.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۹۷)

همان‌طور که در داستان «آب زندگی»، از این سه پسر، سه شخصیت متمایز با یکدیگر ارائه می‌شود، در شاهنامهٔ فردوسی نیز شاه آفریدون، سه فرزند پسر دارد و این سه فرزند شخصیت‌های متمایزی با یکدیگری دارند و این تمایز را فردوسی، در یک موقعیت نمایشی، نشان می‌دهد:

چو از بازگردیدن آن سه شاه	شد آگه فریدون پیامد به راه
زدل‌شان همی‌خواست که آگه شود	ز بدها گمانیش کوتاه شود
چو هر سه پسر را به نزدیک دید	به گرد اندرون روز تاریک دید
برانگیخت گرد و برآورد جوش	جهان شد ز آواز او پرخروش
پیامد دمان سوی مهتر پسر	که او بود پرمایه و تاجور
پسر گفت: با ازدها روی جنگ	نبیند خرد یافته مرد سنگ
سبک پشت بنمود و بگریخت زوی	پدرزی برادرش بنهاد روی
میانہ برادر چو او را بدید	کمان را به زه کرد و اندر کشید
مرا گفت اگر کارزار است کار	چه شیر دمنده چه جنگی سوار

چو کهتر پسر نزد ایشان رسید	خروشید کآن ازدها را بدید
بدو گفت کز پیش ما دور شو	نهنگی تو بر راه شیران مرو
گرت نام شاه آفریدون به گوش	رسیده است هرگز بدین سان مکوش
که فرزند او ییم هر سه پسر	همه گرزداران پرخاشخو
گر از راه بی راه یک سو شوی	و گر بر نهمت افسر بدخوی
فریدون فرخ چو بشنید و دید	هنرها بدانست و شد ناپدید

(فردوسی، دفتر دوم، ۱۳۸۰: ۱۸-۱۹)

شاه آفریدون کزین پس او را شاه فریدون می نامیم، سه پسر را در موقعیتی یکسان قرار می دهد تا به شناختی از آن ها دست یابد. به این منظور، نهنگی ازدهاوش سر راهشان قرار می دهد تا کنش سه پسرش را در برابر این موجود رعب انگیز به چشم خویش ببیند. سه پسر هریک کنشی نشان می دهند و پدر بر مبنای این کنش، نامشان را انتخاب می کند؛ زیرا آن ها تا هنگام ازدواج نامی ندارند.

تویی مهترین سلم نام تو باد	به گیتی پراکنده کام تو باد
که جستی سلامت ز چنگ نهنگ	به گاه گریزش نکردی درنگ
میانه که ز آغاز تندی نمود	از آتش مر او را دلیری فزود
ورا تور خوانیم شیر دلیر	کجا زنده پیلش نیارد به زیر
دگر کهتر آن مرد به سنگ و چنگ	که هم با شتاب است و هم با درنگ
ز خاک و ز آتش میانه گزید	چنان کز ره هوشیاری سزید
دلیر و جوان و هشیوار بود	به گیتی جز او را نباید ستود
کنون ایرج اندر خورد نام او	در مهتری باد فرجام او
بدان کاو به آغاز تندی نمود	به گاه درشتی دلیری فزود

(همان: ۲۰)

روشن است که فریدون شاهنامه، از کنش های سه پسرش، کنش فرزند کهتر، یعنی ایرج را بیشتر می پسندد؛ زیرا ایرج آنگاه که درنگ لازم است، درنگ در پیش می گیرد و آنگاه که موقعیت، اقتضای شتاب کند، شتاب می کند. ایرج، نه به مانند سلم، چنین است که همیشه اهل درنگ یا تفریط باشد، یا مانند تور، در هر موقعیت، اهل شتاب و افراط و تندروری است. در موقعیتی که شاه برای آزمودن پسرانش فراهم می کند، «فریدون بر افکار و منش هریک از پسران آگاهی می یابد. درمی یابد که خطری از جانب سلم و

تور او را تهدید نمی کند، اما پسر کوچک تر هم خردمند است و هم دلیر، تهدیدی برای پایه های قدرت او به شمار می رود.» (حسن زاده میرعلی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۹). به همین دلیل، فریدون شاهنامه، در طرحی هوشمندانه برای اینکه هم ایرج را زیر نظر داشته باشد و نیز شاید حسادت سلم و تور را برانگیزد، بهترین بخش قلمرو خود را به او می سپارد (همان).

نهفته چو بیرون کشید از نهان	به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیوم دشت گردان و ایران زمین
نشستند هر سه به آرام شاد	چنان مرزبانان فرخ نژاد
برآمد بر این روزگاری دراز	زمانه به دل در همی داشت راز
بجنید مر سلم را دل ز جای	دگر گونه تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آز اندرون	به اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر	که دادش به کهنتر پسر تخت زر
به دل پر ز کین شد به رخ پر ز چین	فرسته فرستاد زی شاه چین

(فردوسی، دفتر دوم، ۱۳۸۰: ۲۲)

نقشه فریدون می گیرد و حسادت برادران گل می کند. دیو آز در دل سلم رسوخ می کند. او که به گمان خود، پدر بهترین بخش مملکتش را به ایرج سپرده، ابراز نارضایتی می کند و برای تور نامه می نویسد و حسادت او را هم برمی انگیزد. تور نیز با سلم همراهی می کند (حسن زاده میرعلی و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۰).

در داستان «آب زندگی»، دو برادر بزرگ تر، وقتی به درخواست پدر از خان و مان دور می شوند تا پس از کسب روزی، پدر را نیز بهره مند سازند و او را از مسکنت به در آورند، در میان راه به خاطر حسادت قصد جان برادر را می کنند. «برادر بزرگ ها که با احمدک هم چشمی داشتند و به خونس تشنه بودند، ترسیدند که چون از آن ها با کفایت تر بود سنگ جلو پایشان بشود و به کارشان گراته بیندازد. با خودشان گفتند: «چطوره که شر اینو از سر خودمان وابکنیم؟»

کت های او را از پشت محکم بستند و کشان کشان بردند توی یک غار دراز تاریک انداختند. احمدک هر چه عز و جز کرد به خرجشان نرفت و یک تخته سنگ بزرگ هم آوردند و در دهنه غار انداختند.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۰۴-۱۰۵).

سلم و تور نیز، چنان از غرایز حسادت و کینه نسبت به برادر کهنتر خود متأثر می شوند که با همدیگر

تبانی می‌کنند که ایرج را از سر راه بردارند.

یکایک برآمد ز جای نشست	گرفت آن گران کرسی زر به دست
بزد بر سر خسرو تاجدار	ازو خواست ایرج به جان زینهار
نیایدت - گفت - ایچ ترس از خدای	نه شرم از پدر پس همین است رای؟
مکش مر مرا کهت سرانجام کار	بیچاند از خون من کردگار
مکن خویشان را ز مردم کشان	که زین پس نیابی ز من خود نشان
بسندہ کنم زین جهان گوشه‌ای	به کوشش فراز آورم توشه‌ای
به خون برادر چه بندی کمر؟	چه سوزی دل پیر گشته پدر؟
سخن پند بشنید پاسخ نداد	همان گفتن آمد همان سرد باد
یکی خنجر از موزه بیرون کشید	سراپای او چادر خون کشید
بدان تیز زهرآب گون خنجرش	همی کرد چاک آن کیانی برش
فرود آمد از پای سرو سهی	گسست آن کمرگاه شاهنشهی

(فردوسی، دفتر دوم، ۱۳۸۰: ۳۱)

دیدۀ نشده که نویسنده به صراحت بگوید از شاهنامه و داستان فریدون و سه پسرانش اثر پذیرفته، اما نشانه‌هایش در اثر کثرت، به روشنی هویدا است. نکته قابل ذکر این است که انگیزه پدر در داستان «آب زندگی» و شاه فریدون در شاهنامه، برای دور کردن فرزندان از خانمان، متفاوت است. در این داستان، پدر نیتی نیک در سر دارد. «یک روز پینه‌دوز پسرهایش را صدا زد و بهشان گفت: میدونین چیه. راس پوس کندش اینه که کار و کاسبی من نمی‌گردد. تو شهر هم گرونی افتاده. شماهام دیگه از آب و گل در اومدین و احمدک که از همه کوچک‌تره ماشا الله پونزه سالشه. دست خدا به همراهتون، برین روزیتونو دربیارین و هر کدوم یه کار و کاسبی‌یم یاد بگیرین. منم این گوشه واسه خودم کر و کری می‌کنم. اگه روزی روزگاری کار و بارتون گرفت و دماغتون چاق شد که چه بهتر، به منم خبر بدین و گرنه برگردین پیش خودم یه لقمه نون داریم باهم می‌خوریم.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰۳-۱۰۴)؛ اما برخلاف پدر در داستان هدایت، شاه فریدون، از دور کردن فرزندانش از خانمان با تقسیم قلمرو حکومت بین آنان نیتی سوء در سر دارد. او قصد اختلاف‌افکنی بین پسران را دارد تا در سایه این اختلافات، خودش همواره دست برتر را داشته باشد.

۲-۴. اقتباس از داستان سیمرغ در داستان رستم و اسفندیار

از دیگر منابع الهام هدایت که برآمده از شاهنامه فردوسی است، پرندۀ اساطیری سیمرغ است. سیمرغ

دلالت‌های عرفانی نیز دارد؛ اما نویسنده چشم به کارکرد اساطیری آن داشته تا کارکرد عرفانی آن؛ البته این کارکرد اساطیری، در بافت ادبیات عامیانه می‌گنجد؛ زیرا متنی که صادق هدایت، از اسطوره سیمرغ بهره برده، متنی حماسی نیست؛ بلکه متنی عامیانه است که عناصر اساطیری را به عاریه گرفته است. سیمرغ در این داستان چنین حضوری دارد. احمدک پای درخت کهن چنار می‌نشیند و با صدای خش خش بیدار می‌شود. می‌بیند که اژدهایی بزرگ از درخت بالا می‌رود تا جوجه‌های یک سیمرغ دور از لانه را بخورد. احمدک، تخته‌سنگ بزرگی برمی‌دارد و به طرف اژدها پرتاب می‌کند. سنگ به اژدها برخورد می‌کند و اژدها را سرنگون می‌کند. احمدک، پس از نجات جوجه‌ها، دوباره به خواب می‌رود و در این میان، اژدها به لانه برمی‌گردد و جوانی غریبه زیر درخت می‌بیند. گمان می‌کند اوست که هر سال، موقع تخم گذاشتن، آن‌ها را می‌خورد، قصد زدن سنگ بر سر جوان را دارد که جوجه‌های سیمرغ حقیقت را به او می‌گویند که این جوان نجات‌بخش آن‌ها بوده است.

«وقتی برگشت اول به بچه‌هایش خوراک داد، بعد بالش را مثل چتر باز کرد و روی سر احمدک سایه انداخت تا به آسودگی بخوابد. خیلی از ظهر گذشته بود که احمدک از خواب بیدار شد و سیمرغ بهش گفت:

«ای جوون. هرچی از من بخوای بهت میدم. حالا بگو ببینم. قصد کجا رو داری؟»

«می‌خوام به کشور همیشه باهار برم.»

«خیلی دوره. چرا اونجا میری.»

«آب زندگی رو پیدا کنم تا بتونم برادرامو نجات بدم.»

«ها، این کار خیلی سخته. اول یه پراز من بکن و همیشه با خودت داشته باش، اگه روزی روزگاری به کمک من محتاج شدی به یک بهونه‌ای میری روی پشت بام و پر منو آتیش می‌زنی، من فوراً حاضر میشم و ترو نجات میدم. حالا بیا روی بالام بشین» (همان: ۱۱۸).

«سیمرغ پرنده‌ای مشهور در اساطیر ایران است. پیکر عظیم و بال‌های فراخ و زیستن در مکانی نامعلوم و دور از دیدگان سبب شده است که همیشه الوهیتی برای این پرنده متصور شود.» (حیدر نیای راد و شعبانلو، ۱۳۹۶: ۱۰۸). «مرغان به سبب قدرت پروازی که دارند، در کنایه، واسطه بین ساکنان خاک و عالم بالا قرار گرفته‌اند. سیمرغ نیز چنین وصفی دارد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۹: ۸۳). کزازی (۱۳۶۸: ۸۲) نیز این پرنده را از بغرنج‌ترین نمادهای اسطوره‌ای و آیینی در فرهنگ ایران می‌داند و معتقد است که سیمرغ جزو پرنده‌گان کیش مهرپرستی است و به همین علت است که این پرنده در دبستان‌های (مکاتب)

نهان‌گرایی و ادب‌درویشی جایگاهی والا دارد.

سیمرغ کارکردهای بسیاری دارد. از جمله این کارکردها، قرار گرفتن در جایگاه سرورش، ویژگی درمانگری و... است که در داستان «آب زندگی»، ویژگی توتمی خاندان زال و حکایت‌کنندگی آن در موقعیت‌های بغرنج، مدّ نظر است. «وظیفه توتم حمایت از هم‌تباران خویش است و سیمرغ این وظیفه را به‌خوبی انجام می‌دهد. او در سه نوبت به یاری زال و فرزندانش می‌شتابد. نخست، زال را که در کودکی در البرز رها شده، به آشیان خویش می‌برد و می‌پرورد. بار دوم با راهنمایی وی رستم به سلامت متولد می‌شود. سومین بار هنگامی است که رستم در نبرد با اسفندیار شکست می‌خورد و به‌سختی مجروح می‌شود. سیمرغ به‌عنوان توتم خانوادگی زال در حسّاس‌ترین مواقع به یاری پدر و پسر می‌شتابد (حیدرنیای راد و شعبانلو، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۱۲۱).

در داستان «آب زندگی» نیز، سیمرغ تبدیل به توتم شخصیت احمدک می‌شود و سیمرغ، یکی از پرهایش را به او می‌دهد تا در مواقع بحرانی برای نجات او اقدام کند. این موقعیت بغرنج و بحرانی زمانی رخ می‌دهد که احمدک را برادرانش دستگیر می‌کنند و به جرم دادن آب زندگی به مردمان کشور زرافشان و ماه تابان، به اعدام محکوم می‌کنند. «احمدک گوشه سیاه‌چال غمناک گرفت نشست و به حال خودش حیران بود. ناگهان در باز شد و دوساقچی با پیه‌سوز روشن برایش غذا آورد. احمدک یادش افتاد که پر سیمرغ را با خودش دارد. به دوساقچی گفت: «عمو جون می‌دونم که امشب منو می‌کشن پس اقلّا بگذار بروم بالای بوم نماز بگذارم و توبه بکنم». زندان‌بان جلو افتاده و او را برد پشت‌بام. احمدک هم پر سیمرغ را درآورد و با پیه‌سوز آتش زد. یک‌مرتبه آسمان غرید و زمین لرزید و میان ابر و دود یک مرغ بزرگ آمد و احمدک را گذاشت روی بالش و برد به‌طرف کوه قاف و پرواز کرد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۲۷-۱۲۸). به این ترتیب، احمدک از چنگ برادران خون‌خوارش نجات می‌یابد.

نویسنده، خلاقیت خاصی در به‌کارگیری اسطوره سیمرغ انجام نداده است و تنها آن را از شاهنامه گرفته و در متن خود به‌کار برده است؛ زیرا در متن شاهنامه نیز سیمرغ با سوزاندن پرش، به‌یاری زال و رستم می‌شتابد. نمونه برجسته آن در داستان رستم و اسفندیار است؛ یعنی زمانی که رستم به‌سختی از اسفندیار شکست‌خورده مجروح می‌شود، خسته و نزار نزد پدرش زال می‌شتابد و زال نیز چاره کار را در یاری‌گری از سیمرغ می‌بیند.

از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد	برفتند با او سه هشیار گرد
فسونگر چو بر تیغ بالا رسید	زدیای یکی پرّه بیرون کشید

به مجمر یکی آتشی برفروخت	ز بالای آن پرّه لختی بسوخت
چو پاسی از آن تیره‌شب درگذشت	تو گفتی هوا چون سیاه ابر گشت
همان‌گه چو مرغ از هوا بنگرید	درخشیدن آتشش تیز دید
بدو گفت سیمرخ: شاها چه بود؟	که آمد ازین سان نیازت به دود
بیامد بدین کشور اسفندیار	نکوبد همی جز در کارزار
بدو گفت سیمرخ کای پهلوان	مباش اندرین کار خسته‌روان

(فردوسی، دفتر هفدهم، ۱۳۸۰: ۶۳-۶۴)

بدین ترتیب، سیمرخ چاره‌ای می‌اندیشد و باعث می‌شود که در کارزار بعدی بین رستم و اسفندیار، رستم پیروز از میدان به‌درآید. با توجه به اینکه در داستان «آب زندگی» نیز مانند شاهنامه، فراخوانی سیمرخ، با سوزاندن پر اوست می‌توان این را کاملاً برگرفته از شاهنامه دانست و نویسنده در این اقتباس، تحت تأثیر متن شاهنامه است.

۲-۵. اقتباس از سوره یوسف در قرآن کریم

هدایت، در ماجرای توطئه دو برادر برای احمدک، از قصه یوسف پیامبر در قرآن کریم، نیز بهره گرفته است. گفته شد که برادران احمدک، او را در غار تاریک و درازی انداختند. باقی ماجرا نیز چنین است: «بعد به پیراهن احمدک خون کفتر زدند. دادند به یک کاروان که از آنجا می‌گذشت و نشانی دادند که آن را به پینه‌دوز بدهد و بگوید که احمدک را گرگ پاره کرده و راهشان را کشیدند و رفتند.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰۴-۱۰۵).

این بخش از داستان «آب زندگی»، به داستان توطئه برادران یوسف پیامبر علیه او ارجاع می‌دهد: ﴿اَقْتُلُوا يُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوْهُ اَرْضًا يَخُلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبْيَكُمْ وَتَكُوْنُوْا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِيْنَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوْا يُوسُفَ وَالْقَوْهٗ فِيْ غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهٗ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِيْنَ (۱۰) فَلَمَّا ذَهَبُوْا بِهٖ وَاَجْمَعُوْا اَنْ يَّجْعَلُوْهُ فِيْ غِيَابَتِ الْجُبِّ وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهٖ لَنُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ (۱۵) قَالُوْا يَا اٰبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَالْكَلْبُ الَّذِيْ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ (۱۷) وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَاَرْسَلُوْا وَاَرْدَهُمْ قَادِلِيْ دَلُوْهُ قَالَ يَا بَشْرٰى هٰذَا غُلَامٌ وَاَسْرُوْهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِمَا يَّعْمَلُوْنَ (۱۹)﴾ (یوسف: ۱۹-۹)

(ترجمه: باید یوسف را بکشید یا در دیاری (دور از پدر) بیفکنید تا روی پدر یک‌جهت به‌طرف خودتان باشد و بعد از این عمل (توبه کرده و) مردمی صالح و درست کار باشید. یکی از برادران یوسف اظهار داشت که اگر ناچار سوءقصدی دارید البته باید از کشتن وی صرف‌نظر کنید؛ ولی او را به چاهی درافکنید تا کاروانی او را برگرد (و) با

خود به دیار دور برد. چون او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که او را به قعر چاه درافکنند (چنین کردند) و ما به او وحی نمودیم که البته تو روزی برادران را به کار بدشان آگاه می سازی و آن‌ها تو را نشناخته و درک مقام تو نمی کنند؛ و برادران شبانگاه با چشم گریان نزد پدر بازگشتند. گفتند: ای پدر، قصه این است که ما به صحرا رفته و سرگرم مسابقه بودیم و یوسف را بر سر متاع خود گذاردیم و او را گرگ طعمه خود ساخت و هر چند ما راست بگوییم تو باز از ما باور نخواهی کرد؛ و پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغ نمودند (و نزد پدر آوردند) یعقوب گفت: بلکه امری (زشت قبیح) را نفس مکار در نظر شما بسیار زیبا جلوه داده، در هر صورت صبر جمیل کنم که بر رفع این بلیه که شما اظهار می دارید بس خداست که مرا یاری تواند کرد. باری کاروانی آنجا رسید و سقای قافله را برای آب فرستادند، دلو را به چاه فرستاد (همین که از آن چاه برآورد) گفت: به به از این بشارت و خوشبختی که رخ داده، این پسری است (که نصیب ما شده است)؛ و او را پنهان داشتند که سرمایه تجارت کنند و خدا به آنچه می کردند آگاه بود.

با مطابقت متن داستان «آب زندگی» در ماجرای اسیر کردن برادر کوچک و آلودن پیراهن او به خون کفتر و گفتن این دروغ که گرگ او را دریده، با قرآن کریم در ماجرای توطئه برادران یوسف علیه او مبنی بر اینکه او را در چاهی می اندازند تا بگویند گرگ او را بلعیده و پیراهن پاره پاره او را شاهد قتل او قرار می دهند. این مشابَهت‌های غیر قابل انکار، اثرپذیری هدایت از داستان یوسف پیامبر در قرآن کریم را آشکارا نشان می دهند.

دیگر نشانه اثرپذیری هدایت در «آب زندگی»، از داستان حضرت یوسف در قرآن کریم، در این بخش از داستان خود را نشان می دهد: «احمدک هم این سفر با زن و بچه اش رفت پیش پدرش و به چشم‌های او که در فراقش از زور گریه کور شده بود آب زندگی زد، روشن شد و به خوبی و خوشی مشغول زندگی شدند.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۳۱).

در آیات ۸۴ و ۹۳ سوره یوسف (ع) موضوع نابیناشدن حضرت یعقوب (ع) و بیناشدن چشمان آن حضرت، با بوی پیراهن یوسف قابل ملاحظه است و در داستان «آب زندگی» نیز دیده شد که چشمان پدر احمدک از زور گریه به خاطر فراق پسر نابینا شده و احمدک با نوشاندن آب زندگی به پدر، سو را به چشمان پدر بازمی گرداند؛ یعنی نویسنده، در پی این بوده که در بهره گیری از اصل داستان یوسف پیامبر، مقلد صرف نباشد و خلاقیت به خرج دهد و این کار را با شگرد ابزار بینایی بخشی انجام داده است. در سوره یوسف، این امر با پیراهن یوسف انجام می شود و در داستان آب زندگی با آب زندگی. آیات ۸۴ و ۹۳ از سوره یوسف، شاهدی بر این اثرپذیری هستند بدین قرارند:

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف: ۸۴)

(ترجمه: و از آنان کناره گرفت و گفت: دریغا بر یوسف! و در حالی که از غصه لبریز بود دو چشمش از اندوه، سپید شد.)

﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي يٰٓاَتِ بَصِيْرًا وَاَتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ﴾ (یوسف: ۹۳)

(ترجمه: این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، او بینا می شود و همه خاندانتان را نزد من آورید.)

۲-۶. اقتباس از گلستان سعدی

دیگر منبع الهام نویسنده در این داستان، گلستان سعدی است. هدایت در بخشی از داستان «آب زندگی»، از یکی از حکایات های گلستان، بهره برده است و اثر این حکایت آشکارا در روایت نویسنده هویداست. «دمدمه های سحر شنید که سه تا کلاغ بالای درخت باهم گفتگو می کردند. کلاغ سومی گفت: «خواهر چه خبر تازه ای داری؟»

کلاغ اولی گفت: «اوه. اگه چیزایی که ما می دونیم آدامام میدونسن! شاه کشور ماه تابون مرده چون جانشین نداره فردا باز هوا می کنن. این باز رو سر هر کی نشس اون شاه میشه.»

کلاغ دوم: «تو گمون می کنی کی شاه میشه؟»

کلاغ اولی: «مردی که پای این درخت خوابیده شاه میشه؛ اما به شرط اینکه یه شکنجه گوسپند بسرش بکشه و وارد شهر بشه. اونوقت باز میاد رو سرش می شینه. اول چون می بینن خارجیس قبولش ندارن و تو یه اتاق حبسش می کنن. می باس که پنجره رو واز بکنه آنوقت دوباره باز از پنجره میاد رو سرش می شینه» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۱۱).

این بخش از داستان «آب زندگی»، برگرفته از این حکایت گلستان است؛ یعنی یکی از حکایات باب دوم، در اخلاق درویشان:

«یکی را از ملوک، مدّت عمر سپری شد. قائم مقامی نداشت. وصیت کرد که بامدادان نخستین کسی که از در شهر اندر آید، تاج شاهی بر سر وی نهند و تفویض مملکت بدو کنند. اتفاقاً اول کسی که درآمد گدایی بود. همه عمر لقمه اندوخته و رقعۀ دوخته. ارکان دولت و اعیان حضرت، وصیت ملک به جای آوردند و تسلیم مفتاح قلاع و خزاین بدو کردند و مدّتی مُلک راند تا بعضی امرای دولت گردن از طاعت او بیچانیدند.» (سعدی، ۱۳۹۵: ۸۷)

هدایت، ایده اولیه بخش شاه شدن شخصیت حسینی را از گلستان سعدی گرفته است؛ یعنی شاه شدن اولین کسی که بامدادان وارد شهر شود. هدایت کوشیده به صورت نعل به نعل مقلد نباشد بلکه به این ایده برگرفته از گلستان سعدی، پر و بال بدهد.

۳. نتیجه گیری

نتایج حاصل از بررسی منابع اقتباس و الهام گیری صادق هدایت در داستان «آب زندگی» از این قرار است که او سه منبع اقتباس عمده در این داستان دارد. این منابع، شاهنامه فردوسی، قرآن کریم و گلستان سعدی هستند. وی از دو داستان شاهنامه فردوسی در متن خود بهره برده است. این دو داستان، داستان سه پسران شاه فریدون و همچنین داستان سیمرغ در ماجرای رستم و اسفندیار است. پدر داستان «آب زندگی»، سه پسر دارد. دو پسر بزرگ تر که بدطینت هستند و بدخواه پسر کوچک تر و خوش قلب و نیک سیرت هستند. این قضیه، تناظر دارد با پسران بزرگ شاه فریدون، یعنی سلم و تور که حسادت برادر کوچک خود را می کنند؛ زیرا پدر بهترین بخش قلمرو خود را به او داده است. این قضیه باعث می شود همچون پسران فریدون و برادران حضرت یوسف (ع) علیه او توطئه کنند.

این خود نوعی خلّاقیت در اقتباس گیری است که نویسنده در آن واحد، از بیش از یک منبع بهره گیرد؛ یعنی هدایت در ماجرای برادر کشی، ابتدا به خیانت برادران ایرج نظر داشته، اما در ادامه، آن را با برادر کشی برادران یوسف (ع) درمی آمیزد و غنای منابع اقتباسش را تعمیق می بخشد. این رویکرد نویسنده را می توان رویکردی خلّاقانه دانست که مقلد صرف نیست و به خاطر تسلط بی چون و چرا بر منابع ادبی و مقدّس، توان این را دارد که به هنگام اقتباس مقلد تمام و کمال نباشد؛ همچنین، نویسنده، از ماجرای سیمرغ و خصلت حمایت گری او بهره برده است. او به خوبی متوجه این قضیه شده که سیمرغ می تواند بهترین گزینه ممکن برای حمایت گری شخصیت داستانی باشد. او می توانست از منبع اقتباس دیگری همچون غول چراغ جادو بهره گیرد و فضای داستانش را هزار و یک شبی کند؛ اما ترجیح داده که در این مورد در فضای شاهنامه بماند؛ اما خلّاقیت چندانی در این مورد به خرج نداده است و سیمرغ را چنان که در شاهنامه هست در متن خود آورده است.

دیگر منبع اقتباس هدایت در «آب زندگی» داستان یوسف در قرآن کریم است. توطئه و برادر کشی برادران شخصیت احمدک، تداعی کننده توطئه برادران یوسف است؛ حتی نحوه تظاهر کردن به اینکه گرگ او را خورده و پیرانش را به عنوان شاهد این اتفاق برای پدر که تداعی کننده یعقوب پیامبر، پدر حضرت یوسف است می برند. نایبناشدن پدر احمدک، نیز یادآور نایبناشدن یعقوب پیامبر است و در هر دو متن نیز پدر فرزند دورافتاده از وطن، به واسطه شیئی متعلق به فرزند، بینا می شوند با این تفاوت که نویسنده در این امر خلّاقیت به خرج داده و به جای بهره گیری مقلدانه، وسیله بصیرت بخشی را تغییر داده است؛ یعنی در متن هدایت ابزار بینایی دادن به چشمان پدر، آب زندگی است و در متن اصلی، یعنی قرآن

کریم، پیراهن یوسف؛ افزون بر این دو، هدایت از یکی از حکایت‌های گلستان سعدی نیز بهره برده است و نحوه به پادشاهی رسیدن یکی از سه برادر را از شیوه شاه‌شدن یکی از شخصیت‌های حکایت گلستان سعدی گرفته است. بر این اساس که هر کس اولین بار در روز وارد شهر شود، او شاه می‌شود؛ اما هدایت، در این قضیه، عنصر پرندۀ باز را وارد داستان کرده و اینکه این آزمایش، یعنی نشستن باز بر سر اولین فرد واردشونده به شهر، بیش از یک‌بار تکرار می‌شود، در حالی که در گلستان سعدی تنها یک‌بار تکرار می‌شود و شخصیت با مکافات کمتری به شاهی می‌رسد؛ بنابراین به‌طور کلی، نویسنده داستان «آب زندگی»، رویکردی خلاقانه در امر اقتباس داشته و با دست‌کاری ادبی منابع اصلی الهام‌گیری و اقتباس کوشیده تا جای ممکن مقلد نباشد.

برآیند همه این بحث و بررسی این است که کیفیت به‌کارگیری متون کهن و کلاسیک ادبیات و متون مقدس در داستان «آب زندگی»، الگویی است برای نویسندگان که به‌هنگام اقتباس، به‌خصوص در داستان‌های تمثیلی که در حوزه ادبیات کودکان می‌تواند بگنجد، چگونه رویکردی درپیش گیرند. بی‌تردید نویسنده از به‌کارگیری متون قدیمی، اهداف فرهنگی داشته است؛ زیرا استفاده از منابع ارزشمندی همچون قرآن کریم، شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی و... بر غنای معنایی داستان و اعتبار و ماندگاری آن افزوده است.

کتابنامه

قرآن کریم

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۹)، *داستان داستان‌ها*، چاپ سوم، تهران: دستان.
- انوار، عبدالله (۱۳۷۵)، *تعلیقه براساس الاقتباس خواجه نصیر توسی*، جلد اول (متن اساس الاقتباس)، تهران: مرکز.
- حسن‌زاده میرعلی، عبدالله؛ حسن اکبری بیرق و فاطمه زمانی (۱۳۹۵)، «روابط بینامتنی رمان فریدون سه‌پسر داشت یا داستان فریدون در شاهنامه»، *دوفصلنامه علوم ادبی*، سال ۶، شماره ۸، صص ۵۴-۸۱.
- حیدرنیای راد، زهره و علی‌رضا شعبانلو (۱۳۹۶)، «تحلیل اسطوره‌سیمرغ در شاهنامه فردوسی»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره اول، صص ۱۰۵-۱۳۰.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۹۵)، *گلستان سعدی*، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ پنجم، تهران: دوستان.
- شیری، قهرمان (۱۳۸۹)، «تمثیل و تصویری نو از کارکردها و انواع آن»، *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۲۰، صص ۳۳-۵۴.

فتوحی، محمود (۱۳۸۹)، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، *شاهنامه فردوسی*، دفتر دوم، تصحیح مصطفی جیحونی، چاپ اول، تهران:

شاهنامه پژوهی.

قاسمی پور، قدرت و آرش آذرپناه (۱۳۹۴)، «داستان کوتاه تمثیلی در ادبیات معاصر ایران»، فصلنامه پژوهش‌های

ادبی، سال ۱۲، شماره ۴۷، صص ۳۸-۶۸.

قربانی، محمدرضا (۱۳۷۲)، نقد و تفسیر آثار صادق هدایت، چاپ دوم، تهران: ژرف.

کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۶۸)، از گونه‌های دیگر، چاپ اول، تهران: مرکز.

محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۵)، «داستان تمثیلی؛ ساختار، تفسیر و چندمعنایی»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی،

سال ۲۴، شماره ۸۱، صص ۲۵۸-۲۷۳.

میرصادقی، جمال (۱۳۹۴)، عناصر داستان، چاپ نهم، تهران: سخن.

هدایت، صادق (۱۳۴۲)، زنده‌به‌گور، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.